



کتابخانه

پیشہ کا و علم اور انسانی و مطالعہ کے لئے
پسین جامع علم و سائنس

پیشہ کا و علم اور انسانی و مطالعہ کے لئے
پسین جامع علم و سائنس

گفتگو با استاد

حسینی

شاهرودی

تهیه و تنظیم:

جعفر یونسی نژاد

فروغ اندیشه: با



عرض سلام و خسته نباشید و با تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید.

اگر موافق باشید بحث آزادی بیان را بنا تعریف آزادی آغاز می‌کنیم و سپس به مسایل آن خواهیم پرداخت:

استاد شاهرودی: بسم الله الرحمن الرحيم.

ابتدا لازم میدانم مقدمه‌ای را عرض کنم تا جایگاه آزادی در مجموعه معارف دینی و بشری معلوم شود. انسان دارای حقوق ذاتی و اساسی است که مربوط به ذات و هویت انسان است و شرایط، آداب و رسوم در آن تاثیر گذار است و آن حقوق عبارتند از: حق حیات؛ حق تعلیم؛ حق بیان؛ و چهارم حق کمال.

انسان یک حق ابتدایی و اساسی دارد که قابل محدود ساختن نیست و آن حق حیات است. انسان به خاطر انسان بودنش حق دارد زنده باشد کسی نمی‌تواند این حق را

محدود کند یا از او بگیرد. حق دیگری که از حقوق اساسی و اولی انسان است حق تعلیم است. انسان حق دارد بداند. این حق انسان بودنش است. البته پیداست که این دانستنی می‌باشد که به او و به انسانیت او مربوط است و الا اینکه بداند در خانه دیگری چه می‌گذرد حق هیچ کس نیست. همچنین حق سوم عبارتست از حق بیان. انسان حق دارد آنچه را به نظرش می‌رسد، بیان کند و چهارمین حق، حق کمال است. انسان حق دارد به کمالات معنوی

و مادی خود بیفزاید و کسی نمی‌تواند هیچ یک از این حقوق را از او بگیرد. نه معرفت‌های دینی می‌توانند چنین کاری را بکنند و نه معرفت‌های بشر و نه هیچ قانونی.

این نکته قابل توجه است که با توجه به اینکه انسان موجودی است اجتماعی است استفاده او از حقوقش مشروط به این است که بین این حقوق تزاخم وجود نداشته باشد. اگر میان استفاده هر یک از این امور چهارگانه اساسی میان انسانها تزاخم ایجاد شود هر فردی می‌تواند به خاطر موقعیت خاص تزاخم، محدود شود. این نکته را در ضمن بحث مورد استفاده قرار خواهیم داد. آیا آزادی در تمام اقسامش می‌تواند محدود باشد یا نه؟ یا چه شرایطی می‌تواند داشته

باشد اینها بحث خواهد شد. انسان موجودی اجتماعی است لذا می‌تواند از حقوق خود برخوردار باشد با شرطی که ذکر شد (یعنی این حقوق نباید مزاحم استفاده دیگران از حقوقشان باشد). حال با توجه به اینکه می‌توان گفت بیان تعریف منطقی از آزادی ممکن نیست زیرا آزادی جزو مفاهیم بدیهی است. هم در تاریخ تفکر انسانی و هم در ذهن متعارف انسانی آزادی یک امر شبه بدیهی است؛ به گونه‌ای که هر انسانی که حداقل اطلاعات و آگاهی را هم داشته باشد حتی در دوران طفولیت اگر به او بگویند فلان چیز آزاد است یا تو آزادی می‌تواند آن را درک کند. بنابراین تعریف محدود و رسمی از آزادی ممکن نیست. ولی می‌توان یک تعریف شرح الاسمی از آن ارائه داد به این صورت که آزادی یعنی توان برخورداری یا روا بودن برخورداری از حقوق اساسی خویش و نیز روایی برخورداری از حقوق ثانوی در چارچوب حقوق اولیه.

فروغ اندیشه: لطفا جایگاه آزادی را در آیات و روایات بیان فرمایید؟

استاد شاهرودی: بررسی آزادی در معارف دینی بحث مفصلی را می‌طلبد. اما چند نمونه خدمتتان ذکر می‌کنم یک بخش

داریم و آن استفاده آزادی در معارف الهی از ساختار طبیعی بشر و آن اینکه اصلاً انسان به گونه‌ای آفریده شده است که آزادیاش منتهی به پارادوکس می‌شود. در آفرینش آدم و حوا و دستوراتی که در بهشت به آنها داده شده همه اینها نشانه آزادی ساختاری و ذاتی انسان است. در معارف الهی اینکه دستورات ارشادی بوده یا مولوی محل بحث است که در بحث ما نمی‌گنجد. اما فقط همین قدر که انسان مخاطب خدا قرار می‌گیرد و در انجام امر و اراده الهی مجاز است و توانایی مخالفت با آن را هر چند در ظاهر دارد دلالت بر این می‌کند که انسان در تفکر دینی موجودی است که دانش با آزادی آمیخته شده است به تعبیر دقیقتر اصلاً او آزاد است. بنابراین آیاتی که سخن از خلقت آدم و حوا و رفتار و لغزش ظاهری او و اخراج او از بهشت به میان آورده نشان دهنده آزادی هستند. همچنین مجموعه آیات نبوت و هدایت نشان دهنده آزادی می‌باشد. اینکه خداوند می‌خواهد انسانی را هدایت بکند و آن هم توسط انسانی مانند خودش این نشان دهنده آزادی است زیرا می‌تواند سخن دیگران را بشنود و حداقل بینات سخنان آنها را بفهمد.

پس هدایت پذیری و آزادی مخلوط و در هم آمیخته است. همچنین دستورات تشریحی دین یعنی مجموعه واجبات و محرمات و غیره نشان دهنده دیدگاه دین در باره سهم برخورداری دین از آزادی است و همینطور توبیخ‌ها، سرزنش‌ها، کیفرها و پاداش‌ها.

ما در قرآن چیزی که نشان دهنده آزادی باشد نداریم زیرا آیات قرآن یا مربوط به آفرینش است یا مربوط به هدایت انسان یا مربوط به اوامر تشریحی یا مربوط به مسایل اخلاقی است. همه اینها مبتنی بر آزادی انسان است. سلب آزادی در همه موارد لازم‌اش این است که حکم صادر از سوی حکیم لغو باشد و این محال است.

با توجه به اینکه روایات تفسیر آیات است بنابراین در روایات هم چیزی که جدای از آیات باشد نمی‌توان یافت حداکثر چیزی که ممکن است باشد تفسیر مجملات قرآن است. بنابراین تمام مباحث مطرح شده در آیات و روایات مبتنی بر آزادی است و می‌توان گفت در قرآن هر چند کمتر به صراحت، آزادی بیان شده است اما در ضمن آیات بسیار مطرح شده، این کاملاً قابل پذیرش است.

فروغ اندیشه: با توجه به تعاریفی که از آزادی بیان فرمودید اولاً آزادی در چهارچوب قانون یعنی چه و نسبت آن با بی‌بند و باری چیست؟

استاد شاهرودی: نقش قانون در بیان حدود و قلمرو آزادی چیست؟ با توجه به مقدمه‌ای که عرض کردم و گفته شد که انسان موجودی اجتماعی است و ممکن است برخورداریش از حقوق اساسی اش با استفاده دیگران از حدود اساسیشان متزاحم شود قانون برای بیان حدود تزاحم است؛ یعنی بیان راهنمایی بیرون شدن از تزاحم. در موارد تزاحم مانند اینکه همه حق دارند از این محیط استفاده کنند ولی استفاده یکی با استفاده دیگری برابر باشد و باعث سلب اختیار دیگری شود قانون برای تعیین حدود این آزادی است که حق اولی انسان است. بنابراین در مسایل اجتماعی اینکه همه حق دارند فلان ریاست را داشته باشند حق آنان است اما آیا همه می‌توانند بالفعل به آن عمل کنند؟ این امکان پذیر نیست پس باید حدودی را معین کرد که این حدود در شکل قانون مطرح می‌شود. حال اینکه اعتبار این قانون به چیست و مبانی اعتبار آن به چیست سخن دیگری است که

بیان محروم کند زیرا او حقوق اساسی خودش را از بین می‌برد. آنچه در عصر وزمان ما بعنوان بی بند و باری- که نوعا در مسایل اخلاقی و اجتماعی است- مطرح می‌شود، این است که آیا اینها جزو آزادی هستند یا نه؟ نه بی بندوبار بودن یا سهمیم بودن در آن اگر سبب سلب یکی از حقوق اساسی انسان شود بی بندوباری ضد آزادی خواهد بود زیرا ضد حق است ما یک حق داریم و آن حق کمال است مجازیم هر روز به کمالات مصنوعی خود بیافزاییم. حالا اگر حق دیگری هم داشته باشیم که این حق را از بین ببرد مثلا بگوییم انسان در بی بندوباری هم آزاد است آیا این بی بند و باری باعث از بین رفتن یکی از حقوق اساسی اش می‌شود؟ و چون بی بند و باری ضد آزادی کمال است پس حق نیست ضد حق است این آزادی نیست بلکه ضد آزادی است.

فروغ اندیشه‌س: لطفا آزادی را از دیدگاه متفکران مغرب زمین بیان و تفاوت نظر شرق و غرب را در مفهوم آزادی تشریح بفرمایید؟

استاد شاهرودی: مهمترین تفاوت، تفاوت در مبانی آزادی است. اینکه آزادی بعنوان یک حق از کجا پدید آمده است، طبعاً اولین

در جایی دیگر مانند فلسفه ارزشها مطرح می‌شود.

اما نسبت آن با بی بند و باری. با توجه به اینکه آزادی از حقوق اساسی انسان است یا آزادی از سه قسم آخر است و انسان به خاطر انسان بودنش این حقوق را دارد و یا اگر غیر از آن باشد از بین برنده آن حقوق اساسی نباشد، بنابراین استفاده از این حق در صورتی که به نفعی یکی از حقوق اساسی منتهی شود دیگر آزادی و حق نخواهد بود.

مثلا انسان که حق حیات دارد آیا می‌تواند دست به خودکشی بزند یا نه؟ نمی‌تواند. زیرا اگر این حق را داشته باشد با توجه به آن حقوق اساسی پارادوکس ایجاد می‌شود یعنی حقی نافی خودش خواهد شد و این محال است. پس حقوق اساسی معین می‌کند که آیا انسان میتواند بی بندوبار باشد البته باید بی بندوبار را معنا کرد اما در نهایت این بعنوان یک حق کلی است.

چگونگی استفاده از حقی که انسان دارد به این است که باعث نفی حقوق اساسی اش نشود. پس کسی نمی‌تواند خودکشی کند زیرا خودکشی اگر مجاز باشد نافی حق حیات است. همچنین کسی نمی‌تواند کسی را امر به سکوت کند (یعنی حق بیان را از او بگیرد) یا انسان خودش را به هر دلیلی از

مبنایی که به ذهن می‌رسد عقل است یعنی عقل حکم می‌کند که انسان باید زنده باشد و کسی حق گرفتن این حق را ندارد؛ انسان باید تصمیم بگیرد تا اینجا مشترک است. اما تفاوت در این است که آیا عقل انسان اولاً تحت تاثیر شرایط و آداب و رسوم قرار می‌گیرد یا نه؟ ثانیاً بر فرضی که تحت تاثیر قرار بگیرد آیا می‌تواند استنباط‌های صریح و روشنی در همه زمینه‌های معرفتی بشر داشته باشد یا نه؟ یعنی عقل می‌گوید آیا این بی بند و باری خوب است یا بد؟ البته عقل انسان - نه عقل من و شما - آیا این عقل - که ما داریم - عقل انسان بما هو انسان است یا عقل در گرو شرایط، آداب و رسوم؟ همه عقلها رنگینند. بنابراین استنباط‌ها هم رنگین خواهد بود. وقتی استنباط‌ها رنگین شد بین این استنباط‌ها با استنباط اولی درگیری و تزاخم پیدا خواهد شد و اگر این امکان باشد حجیت این عقل مورد سوال قرار می‌گیرد. وقتی مورد سوال قرار گرفت پس عقلی که می‌گوییم این حقوق اساسی را می‌فهمد و بر اساس این حقوق است که می‌خواهد آزادیهای انسانی، ارزشها و مصادیق آن را بیان کند این چه عقلی باید باشد؟ باید عقلی باشد که تحت تاثیر آداب و رسوم متأثر از غرایز

انسان نباشد. نکته اختلاف ما با متفکران مغرب زمین در این است که آنها انسان را محور قرار داده‌اند. ما انسانی را محور قرار می‌دهیم که تحت تاثیر شرایط قرار نگرفته باشد و او انسانی است که پشتوانه حیوانی در کنار عقل دارد اما در مغرب زمین این مساله مورد توجه نیست. و این برآیندها ناشی از همین طرز تفکر است. اگر مردم کسی را انتخاب کردند و او گفت دزدی مجاز است از نظر او این حق مردم است. اما از نظر ما در این انتخابات آیا مردم با عقل انسان بما هو انسان به او رای داده‌اند یا عقل تحت تاثیر شرایط که منتهی به نفی حقوق اساسی اش است و این تفاوت است. به تعبیر دیگر تفاوت مغرب زمین و مشرق زمین در استفاده و تکیه بر وحی است.

فروغ اندیشه: آزادی در جامعه چه تاثیراتی می‌تواند داشته باشد؟

استاد شاهرودی: با توجه به آنچه گفته شد آزادی حق انسان است. اگر آزادی نباشد انسان انسان نیست موجود دیگری خواهد بود. خمیره انسان آزادی است انسان منهای آزادی یعنی انسان منهای انسان. اگر قرار باشد انسان بنده خدا باشد یا آزاده باشد اگر قرار باشد کاری انجام دهد که

شایستگی توبیخ و کیفر داشته باشد باید آزاد باشد- به تعبیر دیگر- جامعه‌ای که فاقد آزادی باشد جامعه انسانی نیست. حالا بنابراین فرض بر اینکه آزادی هیچ نقش موثری در اجتماع نداشته باشد پس جامعه انسانی نیست. جامعه انسانی آن است که هویت خویش را که خمیره‌اش با آزادی مخلوط شده است داشته باشد. حال این آزادی باید به گونه‌ای باشد (یعنی این عواملی که محدود کننده آزادی است یا آداب و رسوم باید به گونه‌ای باشد) که در رسیدن انسان به حقوق اساسیش کمک کند و نافی حقوق اساسیش نباشد. س این آزادی نقش تعیین کننده ای دارد و به تعبیر دیگر وجود آزادی در جامعه در بارور شدن استعداد های انسانی (که به خاطر آنها انسان شده) نقش اساسی خواهد داشت و نبود آن مساوی است با نبود استعدادها.

فروغ اندیشه: چه بایدها و نبایدهایی در آزادی مطرح است؟

استاد شاهرودی: مهمترین نکته در بایدها و نبایدها این است که باید منتهی به ارتقای توانایی انسان به منظور برخورداری از حقوق اساسیش باشد آزادی بایدها و نبایدهایی دارد که باید توانایی این را داشته باشند که

انسان بتواند از حق حیات خویش دفاع کند و همچنین از دیگر حقوق. نبایدها باید محدودیت‌هایی را ایجاد کنند که این سبب شود انسان بتواند از این استعدادها که ریشه و مبنای آن حقوق اساسی است برخوردار شوند. بنابراین اگر بایدهای آزادی یکی از حقوق ما را از بین ببرد این بایدها مطابق با قوانین و حقوق اساسی انسان نیست چیز دیگری است که با این ساختارها نمی‌سازد و در نتیجه مقبول هم نخواهد افتاد یعنی این تناقض است و غیر قابل پذیرش.

فروغ اندیشه: در صورتیکه صحبت خاصی دارید بفرمایید؟

استاد شاهرودی: هر گاه یکی از موضوعات اجتماعی در جامعه مطرح می‌شود و ضرورت پیدا می‌کند باید در مجامع علمی مطرح شود نه در جوامع عرفی مثلا اینکه آزادی چیست؟ کسانی می‌توانند در مورد آزادی اظهار نظر کنند که با مبانی آزادی و کمیت و کیفیت و حدود و قلمرو آن آشنایی کامل داشته باشند و توانایی استنباط لازم را در زمینه استعدادهای انسان، انسان شناسی، هستی شناسی و جایگاه انسان در این مراتب هستی داشته باشند. یکی از نقاط ضعف مجامع انسانی

(شرقی یا غربی) این است که موضوعات تخصصی را به غیر متخصص واگذار می‌کنند. آزادی و تمام مسایل آن باید از نظر علمی مورد بررسی قرار گیرد همچنان که در مباحث حوزوی مباحث بدون اختلاف مطرح می‌شود اعتراض، سنجش و ارزیابی هست ولی در عین حال با خوبی و خوشی مسایل جدیدی مطرح می‌شود. این مباحث باید در آن مکانها مطرح شود نه در مجامع عرفی که علی القاعده قدرت ارزیابی چنین مسایلی را ندارند.

فروغ اندیشه: از شما تشکر می‌کنیم که در این مصاحبه شرکت فرمودید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی